

## روز جهانی منع تبعیض نژادی و مسأله «انتوسانتریسم فارس» در ایران

### گفت‌وگو با سعید پیوندی

زمانه در آستانه روز مبارزه با تبعیض نژادی، برای بررسی برخی از برخوردهای تبعیض‌آمیز با اتنیک‌ها در ایران و یافتن پاسخی برای این پرسش که آیا در ایران هم نژادپرستی وجود دارد یا نه، با سعید پیوندی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه لورن فرانسه و مدیر انستیتو علوم انسانی «ایران آکادمیا» گفت‌وگو کرده است.

جواد عباسی توللی

اسفند ۱۴۰۰

اولین روز از فروردین ۱۴۰۱ با ۲۱ مارس، روز مبارزه با تبعیض نژادی مصادف شده است. سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۶، این مناسبت بین‌المللی را برای گرامیداشت قربانیان حکومت آپارتاید در آفریقای جنوبی انتخاب کرده است.

تبعیض نژادی یکی از باسابقه‌ترین تهدیدها علیه حقوق انسانی است که می‌توان آن را ریشه اصلی بسیاری از آزارها، شکنجه و آوارگی میلیون‌ها انسان در جهان دانست. در دو سال گذشته هم شیوع ویروس کرونا (با توجه به اعلام کشور چین به عنوان منشأ آن)، منجر به برخوردهای تبعیض‌آمیز و در بعضی موارد خشونت‌بار با ساکنان کشورهای آسیای شرقی در اروپا و آمریکا شده است. به‌عنوان نمونه، پس از اینکه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، کرونا را «ویروس چینی» خواند، موجی از رفتارهای نژادپرستانه علیه آسیایی‌تبارها در آمریکا راه افتاد که این برخوردها همچنان هم ادامه دارد.

سویه دیگری از رفتارهای نژادپرستانه را می‌توان در تفاوت میان نحوه رفتار با پناهجویان به دنبال حمله نظامی روسیه به اوکراین دید. آنجا که پناهجویان اوکراینی مورد توجه قرار می‌گیرند و مقدمشان -به درستی- گرامی داشته می‌شود اما برای پناهجویان دیگر کشورها (به‌عنوان مثال پناهجویان ایرانی، افغانستانی و ...) برنامه اقامتی خاصی در نظر گرفته نمی‌شود و حتی از ابتدایی‌ترین حقوق پناهجویی نیز محروم می‌مانند.

هر چند پدیده نژادپرستی منجر به تغییر مسیر تاریخ در بسیاری از کشورها شده اما این پدیده در تحولات اجتماعی معاصر ایران بروز کم‌رنگی داشته است.

زمانه برای بررسی سویه‌ها و برخوردهای تبعیض‌آمیز با اتنیک‌ها در ایران و یافتن پاسخی برای این پرسش که آیا در ایران هم نژادپرستی وجود دارد یا نه، با سعید پیوندی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه لورن فرانسه و مدیر انستیتو علوم انسانی «ایران آکادمیا» گفت‌وگو کرده است.

زمانه: آیا اساساً می‌توان گفت که پدیده نژادپرستی در ایران وجود دارد؟

سعید پیوندی

**سعید پیوندی:** نگاه نژادپرستانه به تفاوت ذاتی و بیولوژیک میان نژادها و در نتیجه برتری این یا آن نژاد در مقایسه با دیگر نژادها باور دارد. به نظر من اشکالی که از نژادپرستی در ایران وجود دارد، همواره به کسانی که در ایران زندگی می‌کنند ربط پیدا نمی‌کند. در انگاره جمعی یا در فرهنگ عمومی جامعه ایران، نگاه به یک سیاهپوست برای مثال گاه مصداق باور به تفاوت‌های ذاتی میان انسان‌ها بر اساس ویژگی‌های فیزیکی یا بدنی است. این باور و نگاه را با معیارها و استانداردهای دموکراتیک می‌توان نژادپرستانه به شمار آورد. برخورد با سیاهپوستان را از جمله می‌توان در استادیوم‌ها و در برخورد با بازیکنان خارجی سیاهپوست یا در نگاهی که به کشورهای آفریقایی یا اقلیت‌های سیاهپوست کشورهای دیگر مشاهده کرد. گاه حتی در صحبت‌های مسئولان دولتی هم افکار نژادپرستانه وجود دارد. برای مثال جواد لاریجانی زمانی که مسئول بخش حقوق بشر قوه قضاییه بود از باراک اوباما به گونه تحقیرآمیز به عنوان «کاکا سیاه» یاد کرد. هم‌زمان کسانی که در ایران به برتری آنچه خود نژاد آریایی می‌نامند باور دارند نیز در برخورد با «غیرآریایی‌ها» می‌توانند برخورد نژادپرستانه داشته باشند. کسانی نیز گاه تفرق تاریخی خود از آن‌ها که ۱۴ قرن پیش به ایران حمله کردند و دین اسلام را به جامعه آن روز تحمیل کردند در رابطه با کشورهای عربی در قالبی نژادپرستانه و به شکل تحقیر نژادی بیان می‌کنند.

بسیاری از اقلیت‌های قومی که در ایران زندگی می‌کنند به‌طور واقعی یا حتی در ذهنیت جامعه، از نژادهای دیگر نیستند. بنابراین حتی اگر تبعیض و نابرابری‌های مهمی در حوزه‌های فرهنگی یا مسائل دیگر وجود دارد، نمی‌توان عنوان نژادپرستی به آن داد. در این موارد بیشتر می‌توان به «اتنوسانتریسم» [با معیارهای قومی خود فرهنگ‌های دیگر را سنجیدن و تعصب ورزیدن و در محور قرار دادن آن معیارها] فارس زبان‌ها و «تبعیض» آشکاری اشاره داشت که ریشه آن فرهنگی، قومی یا زبانی است. همچنین نگاهی که در مورد مهاجران خارجی در ایران وجود دارد بیشتر در قالب خارجی‌ستیزی جای می‌گیرد و نمی‌توان به آن، به مفهوم کامل کلمه، عنوان نژادپرستی اطلاق کرد. بسیاری با اغماض از این کلمه استفاده می‌کنند اما اگر به معنای دقیق کلمه نژادپرستی رجوع کنیم احتمالاً خیلی از این موارد را می‌توان به‌عنوان تبعیض و خارجی‌ستیزی تلقی کرد.

یکی از مشکلات کشورهایمانند ایران ضعف اساسی فرهنگ پذیرش تنوع هویتی در اشکال گوناگون آن است. نظام آموزشی، نهادهای رسمی یا رسانه‌ها وارد بحث‌های سنجش‌گرانه و چالشی در این حوزه نمی‌شوند و این سکوت هویتی سبب رشد باورها و انگاره‌هایی می‌شود که گاه معنای نژادپرستانه، تبعیض‌آمیز یا خارجی‌ستیزانه دارد.

**اشاره کردید که بسیاری از اتنیک‌های ساکن ایران، نژاد متفاوتی ندارند. در شکل دیگری، برخی ■ گرایش‌های سیاسی همچون پان‌ایرانیست‌ها به عرب‌ها یا ترک‌ها، عرب زبان یا ترک زبان می‌گویند و آن‌ها را آریایی‌هایی می‌دانند که بعداً عرب یا ترک شده‌اند. آیا منظور شما این است که همه اتنیک‌ها در ایران از یک نژاد هستند؟**

نخست شاید لازم باشد به تعریف نژاد برگردیم. مفهوم نژاد در دو قرن اخیر موضوع بحث‌ها و - جدل‌های فراوانی بوده است. اگر نژاد را به معنای تفاوت‌های اساسی فیزیکی مانند رنگ پوست، مو یا شکل جمجمه میان گروه‌های بزرگ انسانی بدانیم که از طریق ژن‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، در آن صورت تعداد نژادها بسیار کم هستند. در حقیقت ما می‌توانیم از سه نژاد اصلی و بزرگ سخن به میان آوریم و هر یک از این نژادها هم دارای شاخه‌های مختلف هستند و جابه‌جایی‌های مهم جمعیتی، هویت‌های ترکیبی گوناگونی را به‌وجود آورده است.

ویژگی‌های فیزیکی و ارثی بودن دو عاملی هستند که در همه تعریف‌های علوم انسانی درباره نژاد به چشم می‌خورند اما اگر در تعریف نژاد به اشتباه تفاوت‌های فرهنگی، آداب و رسوم، دین یا زبان را دخالت دهیم، آنگاه به این نتیجه نادرست می‌رسیم که در هر کشوری نژادهای مختلف در کنار هم زندگی می‌کنند. بحث نژاد و تفاوت‌های نژادی در دو قرن اخیر سبب درک‌ها و برداشت‌های نادرستی هم از این موضوع شده است. باور به وجود نژاد برتر یا پست‌تر بودن برخی نژادها بر پایه شکل ظاهر فیزیکی مانند رنگ پوست یا نشانه‌های دیگر بر بستر همین بحث‌ها شکل گرفتند. کتاب معروف دو گوبینو، به زبان فرانسه درباره نابرابری میان نژادهای انسانی که در میانه قرن نوزدهم منتشر شد، بر آن بود جامعه علمی بر تن نظریه تفاوت‌های ذاتی نژادها کند و به نژادپرستی مشروعیت علمی دهد. این گرایش در نیمه دوم قرن نوزدهم در فضاهای علمی هم وجود داشت. ایدئولوژی نژادی بر این باور است که گویی برخی نژادها هوش و توانایی‌های بیشتری نسبت به دیگران دارند.

ناسیونالیسم افراطی قرن نوزدهم و بیستم بر پایه باور به تمایز و برتری نژادی شکل گرفت. بعدها با اغماض استفاده از این واژه برای تفاوت‌های قومی هم رایج شد و برای مثال وقتی کسانی به برتری این یا آن فرهنگ یا قوم باور داشتند، از آن به عنوان نژادپرستی یاد شد.

در ایران نیز ناسیونالیست‌های افراطی که ایدئولوژی نژادی دارند و تفاوت‌های ملی یا فرهنگی و قومی را به نژاد ربط می‌دهند، در عمل نژادپرست می‌شوند.

مسئله بر سر این است که آیا ما تفاوت‌ها را به حوزه نژادی ربط می‌دهیم و نیز نژادها را هنگام تولد

نابرابر می‌دانیم یا خیر؟

من فکر می‌کنم بخشی از دعوا بر سر همین تعاریف است. برای تفکیک اشکال تبعیض باید به تفاوت میان آن‌ها توجه کرد؛ برای پرهیز از اختلاط بحث. وقتی در آفریقای جنوبی تفکیک نژادی وجود داشت و سیاهان نمی‌توانستند در محلات سفیدها باشند یا به مدرسه سفیدها بروند، ما با ایدئولوژی نژادپرستانه سر و کار داشتیم. در آمریکا نیز همین وضعیت وجود داشت و نژادپرستی دارای سویه نهادی بود و قوانین از آن حمایت می‌کردند. در این چهارچوب ما با حکومت‌ها و نهادهای نژادپرست سر و کار داشتیم. تاریخ برده‌داری مدرن و بهره‌کشی ظالمانه و ضد انسانی از سیاهان بر پایه ایدئولوژی نژادی استوار بود. با وجود دگرگونی‌های جدی در آمریکا و برخی دیگر کشورها، فرهنگ و باورهای نژادپرستانه مبتنی بر برتری ذاتی نژاد سفید همچنان وجود دارد و یکی از چالش‌های اساسی این جوامع هم به شمار می‌رود.

در کشور ما جمع‌بندی جدی درباره اصل و ریشه‌های نژادی گروه‌های ساکن سرزمین کنونی که همگی بر سر آن هم سخن باشند وجود ندارد. اقلیت‌هایی وجود دارند که ویژگی‌های اتنیک خود را دارند. این ویژگی‌ها به اندازه کافی مهم هستند و باید به رسمیت شناخته شوند اما ضرورتاً به این معنا نیست که هر کدام از آن‌ها یک نژاد جداگانه هستند. همزمان وقتی کسانی گروه‌هایی را برای مثال از نژاد آریایی می‌دانند و دیگران را هم خارج از این نژاد و این تفاوت، دستمایه تحقیر و تمایز قرار می‌دهند، ما با تفکر نژادپرستانه سر و کار داریم، حتی اگر دسته‌بندی آن‌ها از آریایی و غیر آریایی به کلی بی‌اساس و نادرست باشد. به بیان دیگر نژادپرستی و فرهنگ نژادپرستانه هم می‌تواند بر پایه‌های درک از موقعیت نژادهای اصلی و شناخته شده باشد یا ساخته و پرداخته تجربه‌ها و باورهای همبودها و گروه‌های اجتماعی.

**آیا می‌توان گفت ایران کشوری کثیرالمله و متشکل از ملت‌های مختلف است که کنار هم چیده شده‌اند و یک حکومت مرکزی بر همه آن‌ها حکومت می‌کند؟ یا اینکه باید آن را مولتی اتنیک دانست؟**

به این (Nation) اینجا هم دوباره دعوی تعریف وجود دارد. وقتی به گروهی می‌گوییم ملت - معناست که در یک دوره تاریخی در این قالب وجود داشته‌اند. در واقع باید روندها و ساختاری‌هایی وجود داشته باشد که این گروه به یک ملت تبدیل شود و این هویت ملی را به صورت جمعی زندگی کنند.

در نگاه تاریخی، ادبیات مارکسیستی از این اصطلاح بسیار استفاده می‌کرد. در گفتمان اولیه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سال‌های پس از آن، حق ملل در تعیین سرنوشت خود به این معنا بود: همه اقلیت‌هایی که در یک سرزمین خاص زندگی می‌کنند، این حق را دارند که دولت مستقل خود را تشکیل دهند. این کثیرالمله بودن، به همزیستی اقلیت‌های مختلف باز می‌گشت. هر چند در عمل و

به‌طور واقعی دولت شوروی به حق تعیین سرنوشت به معنای واقعی چندان هم پایبند نبود. من فکر می‌کنم میان مولتی اتنیک و کثیرالمله نامیدن، دعوی سیاسی و لغوی وجود دارد. اگر به تعریف دقیق ملت از لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی رجوع کنیم، این پرسش پیش می‌آید که آیا می‌توان به همه اقلیت‌های قومی به طور واقعی واژه ملت را اطلاق کرد؟

در اصل مهم این است که حقوق این گروه‌های اتنیک فارغ از اینکه آن‌ها را ملت یا اقلیت قومی بنامیم، به رسمیت شناخته شود و آن‌ها بتوانند بدون تبعیض از فرهنگ و هویت خود دفاع کنند. همین‌طور بتوانند با حقوق برابر در امور کشور مشارکت داشته باشند و هویت‌شان مانعی برای دستیابی به امکانات و منابع، مقامات و رده‌های مدیریتی نباشد. همزیستی مسالمت‌آمیز این گروه‌های اتنیک در کنار یکدیگر مستلزم به رسمیت شناخته شدنشان است. این به رسمیت شناخته شدن و شناسایی به این معناست که آن‌ها می‌توانند از هویت خود دفاع کنند، با این هویت زندگی کنند، فرهنگ و زبان خود را داشته باشند و به خاطر فرهنگ، زبان یا ویژگی‌هایشان، مورد آزار و تبعیض قرار نگرفته و قربانی نابرابری نباشند.

**همان‌گونه که می‌دانیم در ایران به جز زبان فارسی، استفاده از سایر زبان‌ها در ادارها، ■ دانشگاه‌ها و مراکز رسمی، ممنوع شده است. آیا این تحمیل زبان فارسی به همه را می‌توان به نوعی رفتار نژادپرستانه تعبیر کرد؟**

به نظر من تحمیل زبان فارسی به مناطقی که زبان دیگری دارند ظلم و تبعیض زبانی آشکار است - ولی به دشواری می‌توان آن را با برجسب نژادپرستانه تعریف کرد. اگر این‌گونه تصور کنیم، می‌توان گفت بسیاری از کشورهای دنیا که زبان اقلیت‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند، نژادپرست هستند. برای مثال آیا در کشوری همچون آلمان اگر گروهی تُرک یا فارس وجود داشته باشند که نتوانند از زبان‌شان در مدرسه یا جاهای دیگر استفاده کنند، دولت آلمان یا نهادهای رسمی، تبدیل به نهادهای نژادپرست می‌شوند؟ به همین ترتیب در کشوری که اقلیت‌های تاریخی حضور دارند. کشورهایی مانند سوئیس، اخیراً اسپانیا و هند که ۲۲ زبان رسمی در نظام آموزشی‌اش وجود دارد، این حق را به رسمیت می‌شناسند. هم‌زمان در کنار اینها در کشوری مثل فرانسه، طبق قانون اساسی، یک زبان واحد باید در کشور وجود داشته باشد و زبان‌های دیگر به رسمیت شناخته نمی‌شوند. هر چند که در سال‌های اخیر تحت فشار اتحادیه اروپا، تدریس این زبان‌ها در مدارس رایج و قانونی شده و کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.

در حقیقت استفاده از زبان مادری در نظام آموزشی، اداری و در رسانه‌ها به عنوان یک حق باید به رسمیت شناخته شود. در این حوزه دعوا بر سر این است که آیا باید آموزش زبان مادری یا آموزش به زبان مادری داشته باشیم. اینها دو مقوله متفاوت هستند. آموزش زبان مادری به این معناست که اقلیت‌های زبانی بتوانند زبان خود را بیاموزند در حالی که زبان اصلی نظام آموزشی کماکان زبان

رسمی خواهد بود. اما آموزش به زبان مادری به این معناست که کودکان آموزش را با زبان مادری خود آغاز می‌کنند یا دست‌کم از همان ابتدای آموزش به عنوان یکی از دو زبان اصلی در مدرسه می‌آموزند. در این حالت آن‌ها فقط زبان مادری را در مدرسه نمی‌آموزند بلکه علوم و حوزه‌های دیگر شناختی را هم به زبان مادری خود خواهند آموخت.

مسئله اصلی زبان‌هایی که غالب و جزو زبان‌های رسمی بزرگ نیستند این است که تا وقتی در حوزه آموزش، فرهنگ، تولید علمی، فرهنگی و ادبی، میدان باز در مقابل خود نداشته باشند، از رشد باز می‌مانند و در عمل محکوم به نابودی می‌شوند. به همین دلیل تعداد زیادی از زبان‌ها در زمان به تدریج منزوی و نابود می‌شوند و بخشی از میراث فرهنگی جهان از این طریق نابود می‌شود. بنابراین تکیه بر حق آموزش به زبان مادری و آموزش زبان مادری مسئله‌ای اساسی است اما عدم توجه به آن به معنای نژادپرستی نیست بلکه بیشتر به معنی ترس از تنوع هویتی، تبعیض زبانی، فرهنگی یا قومی در یک کشور است؛ مگر آن‌که کسانی که به یک زبان صحبت می‌کنند از نژاد دیگری باشند.

در یک نگاه کلی اگر تحمیل زبانی با تفسیر نژادی و برتری فرهنگی صورت گیرد شکل قضیه عوض می‌شود. مثلاً کسانی که عرب‌ها را بر اساس تعاریف و باورهای عمومی از نژاد سامی بدانند و فارسی زبان‌ها را از نژاد آریایی، در این صورت می‌توان گفت که این تبعیض می‌تواند، گاه حتی شکل نژادپرستانه به خود بگیرد. اما هم‌زمان وقتی می‌بینیم بقیه اقلیت‌ها هم از این حق برخوردار نیستند، همچون گُردها که با فارس‌زبان‌ها از نظر تاریخی یک ریشه نژادی دارند، به تبعیض گسترده در این زمینه پی می‌بریم. بنابراین محرومیت از آموزش زبان مادری یا استفاده از زبان مادری نمی‌تواند معنای نژادپرستانه داشته باشد.

**رویکرد و سیاست‌های دولت را در این زمینه چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به عنوان مثال طرح‌هایی که در استخدام کاربرد دارند. در این طرح‌ها صراحتاً بر «بسنندگی فارسی» تأکید شده است. یا اینکه داشتن لهجه، امتیاز منفی در استخدام به‌ویژه برای معلمان تلقی می‌شود.**

اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی استفاده محدود از زبان‌های غیرفارسی را که در - ایران استفاده می‌شوند قانونی اعلام کرده و ما در این حوزه دارای ظرف قانونی و نهادی هستیم. اما این اصل با وجود محدودیت‌های آن هرگز در ایران به‌طور واقعی رعایت نشده است. بنابراین می‌توان گفت ما شاهد ادامه سیاست‌های دهه‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ هستیم. می‌توان گفت یکی از سویه‌های مهم این تمرکز حکومتی و سیاسی، به رسمیت نشناختن فرهنگ‌ها و تنوع فرهنگی و قومی جامعه ایران است. در تلقی مسئولان حکومتی این تنوع هویتی، خطری برای یکپارچگی جامعه به شمار می‌آید. همان‌گونه که پیش از ۱۳۵۷ این دیدگاه وجود داشت، نزد بسیاری از ناسیونالیست‌های افراطی امروز هم با وجود مخالفت با دولت، همین دیدگاه وجود دارد.

دولت‌هایی که به این موضوع تن نمی‌دهند، عملاً نگاهشان به مسأله هویت یک نگاه بسیار تقلیل‌گرایانه است؛ همان‌طور که هم‌زمان ترس از ضعیف شدن وحدت ملی یا انسجام عمومی دارند. کشورهای زیادی چند زبانی و تنوع هویتی را به رسمیت شناخته‌اند، بدون اینکه وحدت ملی‌شان به خطر بیفتد. ما در ایران با حکومتی سر و کار داریم که اساساً هویت‌های غیر هویت رسمی معین خود را به رسمیت نمی‌شناسد. همچنین یک لایه دیگر نسبت به کشورهای دیگر در این مورد وجود دارد و آن بُعد مذهبی است. بسیاری از اقلیت‌های قومی یا اقلیت‌های زبانی و فرهنگی، دین دیگری دارند. این مسأله به خودی خود به یک عامل اضافی دیگر تبدیل می‌شود برای اینکه حکومت نسبت به آن‌ها بدگمان بوده و خودداری از به رسمیت شناخته شدنشان، بُعد و معنای سیاسی مهمی برای حکومت داشته باشد.

سیاست حکومت جمهوری اسلامی تا امروز به هیچ وجه در راستای به رسمیت شناختن تنوع هویتی در ایران نبوده است و در این زمینه، ما در یک نوع بن‌بست زندگی می‌کنیم. ما امروز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که تبعیض زبانی، مذهبی، فرهنگی و قومی، یکی از اصلی‌ترین مشخصه‌های آن است. حکومت دینی بر پایه اصالت یک هویت دینی خاص و نوعی اتنوسانترسیم دینی شکل گرفته و شمار مهمی از تبعیض‌هایی که در ایران وجود دارد، نهادی و قانونی هستند. حکومت هم منکر این تبعیض‌ها نیست و حتی از وجود تبعیض دفاع می‌کند.